

بهمن - بازارگانی

طلوع ستایش - زنانه‌گی

کشف باطل‌سحر - مرگ، بزرگ‌ترین دریافت - نظریه پیش از نوسنگی

(نگاه نو ۳۰)

کسی که می‌خواهد با استفاده از انبوه مطالب کتاب‌های انسان‌شناسی چیزی درباره‌ی رابطه‌ی زن-مرد در پیش‌ازتاریخ بیاموزد، ابتدا از آن همه داده و تحلیل خوش‌حال خواهد شد؛ اما پس از آن که قدری در آن میانه پرسه زد، انگشت‌به‌دهان می‌ماند. هنگامه‌ی غریبی است از چالش پژوهنده‌گان و نظریه‌پردازان اصالت و قدمت پدرسالاری و مادرسالاری، به‌ویژه اگر از روی عادت این گرایش در ما باشد که پاسخ را در قالب آحدی از این ثنویت بریزیم. زیرا قالب‌های شناخته‌شده، نه تنها اطمینان‌بخش اند، بل که جهان را مطابق گرایش‌های ما بسته‌بندی می‌کنند.

انسان‌شناسی از آغاز پیدایش خود، به همانندسازی رابطه‌ی زن-مرد در پیش‌ازتاریخ پرداخت. امروزه این روش پژوهش رها شده‌است. صرف وجود روابطی خاص در یک قبیله‌ی ابتدایی نشان‌دهنده‌ی آن نیست که همانند آن روابط در دوران‌های پیش‌ازتاریخ نیز وجود داشته‌است.

انسان‌شناسی معاصر نظریه‌سازی ذهنی و حدسی درباره‌ی روابط میان انسان‌ها در پیش‌ازتاریخ را برنمی‌تابد، زیرا فسیل‌ها و ابزارها و اشیای به‌جامانده از گذشته‌های پیش‌ازتاریخ پذیرای تفسیرهای متفاوت و حتا متضاد اند.

طرح زیر حاصل پرسه‌زدن‌های من برای دستیابی به فسیل‌هایی از روابط زن-مرد در پیش‌ازتاریخ است.^۱ نوشته‌ی حاضر طرحی است شهودی و ناگزیر سنگینی بار یقین غیرقابل‌توضیحی را با خود دارد. با داده‌ها و روش‌های رایج انسان‌شناسی، برای نفوذ در ژرفای مه‌آلود رابطه‌ی زن-مرد دیرینه‌سنگیان، امیدی نیست.

□

در سده‌های هجدهم و نوزدهم، در پی توسعه‌طلبی‌های استعمار اروپا، در غالب نقاط بکر جهان، قبایل و گروه‌های ابتدایی با فرهنگ‌های دست‌نخورده کشف شدند. دری‌چهی مردم‌شناسی گشوده‌شد و همراه با نظریه‌ی منشأ انواع/دروین، انسان‌شناسی به عنوان یک علم مطرح شد. دروین منشأ آدمی را به درون جنگل‌ها و

میمن‌ها برد. پرسشی که در آن زمان مطرح شد این بود که چه‌گونه فرهنگ بشری با تابوها و اخلاقیات و روابط خویش‌آوندی خاص خود از گله‌های میمن‌ها پدید آمده‌است؟

باخوفن سوئسی با تحلیل اسطوره‌ها و مک‌لنن انگلیسی با مقایسه‌ی تطبیقی آیین‌های ازدواج در عهد باستان و قبایل بکر، و مورگان امریکایی با بررسی روابط خویش‌آوندی در میان قبایل سرخ‌پوست آمریکا، نظریه‌ی قدمت مادرسالاری را مطرح کردند. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که مُقدم بر اَشکال کنونی خان‌واده، اشکال ابتدایی‌تری وجود داشته که در آن، نسبت خویش‌آوندی، با مادر و طایفه‌ی مادری مشخص می‌شده‌است.

نظریات مورگان را انگلس به تاریخ‌چه‌ی تکامل اشکال خان‌واده و دولت تبدیل کرد و بخشی از فرهنگ مارکسیستی را تشکیل داد و جزو برنامه‌ی تبلیغی گروه‌های رادیکال درآمد. در مقابل این موج، موج دیگری به راه افتاد. قبلن هنری مین انگلیسی از تحلیل قوانین حقوقی روم باستان، نظریه‌ی قدمت پدرسالاری را مطرح کرده‌بود. پس از وی، وستر مارک سوئدی اصل با ذکر انبوه نمونه‌های یک‌جانبه و دل‌به‌خواه از روابط نر-ماده در حیوانات تا روابط زن-مرد در قبایل بکر و ابتدایی آسیا قدمت پدرسالاری را به پیش از تاریخ و حتی به زیست‌شناسی کشانید و برای این منظور از عهد عتیق نیز کمک گرفت و تحسین محافل بورژوازی و کلیسایی را برانگیخت. اما دیری نگذشت که این موج تبلیغاتی به مانع برخورد.

روبر بریفوی فرانسوی با نوشتن کتابی سه‌جلدی به نام *مادران*^۲ شواهد یک‌جانبه و دل‌به‌خواه فراوان درباره‌ی قدمت مادرسالاری در میان قبایل ابتدایی اقوام باستانی، اسطوره‌ها و حتی حیوانات ارائه کرد و از تثبیت اسطوره‌ی قدمت پدرسالاری توسط نظریه‌پردازان بورژوازی به عنوان یگانه شکل زنده‌گی و روابط خویش‌آوندی جلوگیری کرد.

□

در سرتاسر دوران طولانی دو تا سه‌میلیون‌ساله‌ی پیدایش انسان از نخستین استرالوپیت‌کوس‌ها (میمن جنوبی) تا پایان عصر انسان‌های نه‌آندرتال یعنی تا حدود چهل‌هزار سال پیش، هیچ نشانه‌ئی از توجه به زن یا زنانه‌گی یافت نمی‌شود و نقش برجسته یا مجسمه‌ئی که حاکی از تأکید یا احترام به زنانه‌گی یا باروری باشد دیده‌نمی‌شود. هیچ نشانه‌ئی از این که در فرهنگ موستهری‌ین (فرهنگ نه‌آندرتالی) زنان از امتیاز ویژه برخوردار بوده‌اند وجود ندارد. فضای فرهنگی نه‌آندرتال‌ها و پیش از نه‌آندرتال‌ها، یعنی هوموارک‌توس‌ها (انسان‌های راست‌قامت) خشن‌تر و قدرت‌مدارتر از آن است که بتوان از آن انتظار توجه به زنانه‌گی را داشت.

اولین نشانه‌های توجه به زنانه‌گی و تأکید بر باروری را از عهد انسان‌های معروف به کرومانیون داریم. دورانی که نه‌آندرتال‌ها از بین رفته‌بودند و انسان اندیشه‌مند نوین این سیاره را به میراث برده‌بود.^۳ این نشانه‌ها، آدم‌ک‌ها یا نقش‌برجسته‌هایی از زن است و در همه‌ی آن‌ها تأکید بر اندام‌های ویژه‌ی زنانه‌گی و باروری است. مثلن اندازه‌ی دور باسن و ونوس ویلن‌دورف، از قد آن بیش‌تر است. بر بزرگی سینه‌ها تأکید شده‌است اما بر دست و پا و سر و صورت تأکید نشده‌است. این آدم‌ک‌ها کوچک‌اند و آن‌ها را به طنز یا به جد و شاید با در نظر گرفتن معیارهای زیباشناسی آن دوران! ونوس‌های دیرینه‌سنگی نام نهاده‌اند. در ایران ونوس سراب معروف‌تر است.

حضور فراگیر این آدم‌ک‌ها، تقریباً هر جا که ردپایی از انسان هست، تا اختراع سفال‌گری با چرخ، یعنی کم‌وبیش تا پیدایش فرهنگ پدرسالاری، محسوس است. این آدم‌ک‌ها به چه منظور ساخته می‌شدند؟ به یقین نمی‌دانیم، اما از دور و درازترین ژرفای پیش‌اتاریخ، آنچه از اسطوره‌ها و افسانه‌ها درباره‌ی آنها می‌توان دریافت مربوط به تأثیر جادویی آنهاست. و آنچه از مردم‌شناسی و فرهنگ‌شناسی درباره‌ی گروه‌های بکر و دست‌نخورده‌ی انسانی گزارش شده‌است باز هم کاربرد جادویی این آدم‌ک‌ها را تأکید می‌کند.

انسان‌های آن زمان، با ساختن و داشتن این آدم‌ک‌ها، می‌پنداشتند که طبیعت و حیوانات و انسان‌ها را وادار به تکثیر و زاد و رود خواهند کرد و مرده‌گان امکان زنده‌گی مجدد خواهند یافت. آنها با استفاده از این آدم‌ک‌ها، در تغییر طبیعت و تسریع تغییرات دل‌خواه «دخالت» می‌کردند. آنچه موجب ساخت وهنوس‌های دیرینه‌سنگی شده، با آنچه منجر به آفرینش تندیس وهنوس توسط هنرمند یونانی در عهد باستان شد، هیچ وجه مشترکی ندارد. آدم‌ک‌ها، یا وهنوس‌های دیرینه‌سنگی، تجلی جادوی باروری اند و ارتباطی با زیباشناسی ندارند.

در تمام دوران زن‌سالاری، که پیش‌زمینه‌ی ایده‌ئولوژیک آن از دیرینه‌سنگی پسین یا از حدود چهل‌هزار سال پیش به این طرف شروع می‌شود، تا ظهور پدرسالاری، علت وجودی هر چیزی، به نحوی مرموز، در زنانه‌گی است. آنها می‌پنداشتند که زنانه‌گی، فی‌نفسه، هستی‌بخش است.

توجه انسان در این دوران، به زاد و رود حیوانات گله‌زیست جلب شده بود و آنها دریافت‌بودند که بدون باروری ادامه‌ی زیست و بقای زنده‌گی امکان‌پذیر نیست. در جهان‌بینی آنها جهان محصول مادینه‌گی بود. برای آنها مادینه‌گی عنصری بی‌بدیل و جادویی بود که، اگر نه همه‌ی جهان، دست‌کم هر چه جنبنده بود از فیض آن به وجود آمده بود. و نقش نرینه‌گی در این میان چه بود؟ هیچ، مطلقاً هیچ، و دست‌بالاتر شیب به اعتقادات اکثر اقوام ابتدایی که در مدارک مردم‌شناسی داریم. به زعم آنها، آمیزش جنسی، صرفن راه ورود روح به بطن زن را باز می‌کرد و جز این هیچ نقشی نداشت. در چنین شرایطی است که آدم‌ک‌های مؤسوم به وهنوس‌های دیرینه‌سنگی ظهور کرده‌اند.

چه‌گونه شد که مردها در عصر شکار، عصر مردسالاری، تن به بزرگ‌داشت زنانه‌گی دادند؟ تجربه‌ی این چند هزاره‌ی مردسالاری تاریخ‌مند ما را به این نتیجه می‌رساند که برای مردهای دیرینه‌سنگی نیز، که در عرصه‌ی شکار و کشتار ماموت‌ها و گاوهای وحشی، دیرزمانی بود به برتری جنس نر خو گرفته بودند، پذیرش احترام و تقدیس زنانه‌گی به این ساده‌گی‌ها نبوده‌است. آنها باید به شدت از چیزی مهیب هراس‌ناک شده باشند و احساس عجز کرده باشند تا در اوج مردسالاری، به اجبار، در مقابل قدرت زنانه‌گی زانو بزنند. ترسی فراگیر باید سیاره را رویده‌باشد تا «پرستش» زنانه‌گی را در همه جا بگسترده. این ترس، ترس از مرگ بود. ترسی متفاوت از آن نه‌آندرتال‌ها؛ ترسی انتزاعی؛ ترسی جان‌گرفته. چنین ترسی است که آدمی را به آشنازدایی* از زادن و باروری زنانه کشانید و شاید این اولین آشنازدایی در پیش‌اتاریخ بوده‌است.

* به معنای خرق عادت در نگاه، در کلام، در واژه، در یافت و در عمل‌کرد. مآلوف پیشین است، به نحوی که منجر به ظهور نگرش جدید، یافت جدید و عمل‌کردهای جدیدی بشود.

نه‌آندرتال‌ها جهان تاریک مرده‌گان را به رسمیت شناخته‌بودند اما آن‌ها در تفکر انتزاعی آن قدر پیش نرفته‌بودند تا مرگ را به عنوان سرنوشت محتوم انسان انتزاع کنند. به این واقعیت توجه کنیم که میان‌گین طول عمر نه‌آندرتال‌ها در حدود بیست سال بود و اگر اشتباه نکنم از آثار به‌جای‌مانده از آن عصر، نه‌آندرتال مسن شناسایی نشده‌است. برای آن‌ها جسد حیوان یا انسان پدیده‌ئی آشنا و پذیرفته بود. با تعبیر هایدگری، آن‌ها از پس پرده‌ی آشنای «عادت» به نظاره‌ی اجساد می‌نشستند.

انسان‌های اندیشه‌ورز نوین، نخستین انسان‌هایی هستند که مرگ را نفرین سرنوشت دیدند و ناگهان فضای هراس از مرگ به وجود آمد، تشدید شد و گسترده شد. آن‌ها نخستین جان‌داران این سیاره بودند که به مرگ به عنوان پدیده‌ئی انتزاعی نگریستند. از آن پس هیولای مرگ جان‌ستان زاده‌شد. اما آن‌ها، به رغم وجود جو گسترده‌ی هراس و اضطراب تشدیدشده‌ی جمعی، از نظر روحی قوی‌تر از ما بودند. نه پیش روان‌پزشک رفتند و نه داروهای روان‌گردان خوردند، حتا گوشه‌ی چشمی نیز به سوی مواد مخدر نینداختند تا در آن پناه جویند. آئینه که نه، حتا خشت خامی نبود تا در آن بنگرند. آن‌ها با آشنازدایی از قدرت باروری زنانه‌گی، باطل‌لسحر مرگ را کشف کردند. و ناگهان رپ‌ریه‌ی طبل آن‌ها گوش افلاکیان را کر کرد و این کشف شگفت‌انگیز که شاید نخستین ایده‌ئولوژی بشری را بنیان گذاشت، در سرتاسر این سیاره پخش شد. اگر عفریت مرگ آدم‌ها را یک‌به‌یک در کام خود می‌کشید و به بی‌نام‌نشان می‌برد، زنانه‌گی جادویی مدام در کار آفرینش هستی بود. جادوی امید، روی‌آروی نفرین یأس، باطل‌لسحری روی‌آرو و هم‌آورد مرگ.

پس آن‌چه آدمی را به آشنازدایی از باروری زنانه کشانید نیاز به پناه گرفتن در مقابل اضطراب القاشده از حضور عفریت جان‌دار و متحرک مرگ بود. پناه‌گاهی که بتوانند آن را به مثابه جادوی سفید، روی‌آروی جادوی سیاه مرگ بنشانند.

آشنازدایی از قدرت باروری زنانه‌گی، روابط درون گله‌های بشری را چندان دگرگون کرد و به جای خشونت سترون مردانه خلاقیت زایای زنانه را نشانید که دیری نگذشت و انقلاب زیبایی‌شناختی^۴ به بار نشست و برای نخستین بار این موجود دویا توانست تحسین کند؛ پدیده‌ئی که تا آن زمان در هیچ جنبه‌ئی مشاهده نشده‌بود.

از آن پس، زشت و زیبا، نیک و بد، پلید و مقدس پدید آمد. هستی مونوکروم نه‌آندرتالی پس نشست و جهان و هر چه در آن، به هزار رنگ درآمد. انسان با نگاهی نو به هستی نگریست و ناباورانه به این باور رسید که می‌تواند به هر جسم پیدا و به هر ارتباط ناپیدا از هزار زاویه بنگرد و آن را زشت یا زیبا، نیک یا بد، پلید یا مقدس، خواستنی یا نخواستنی ببیند. دورانی نو آغازید و گسلی ژرف و گذرناکردنی میان روان حیوانی و روان بشری فاصله انداخت و روان بشری دارای ویژه‌گی‌هایی شد که پیش از آن حتا در وهم راه نیافته‌بود.

گونه‌گون دیدن هر رابطه و هر پدیده، در پرتو انقلاب زیبایی‌شناختی، هستی را دگرگون کرد و این دگرگونی در انقلاب نوسنگی نقش بست. هستی، اکنون پویایی بی‌نظیری یافته‌بود.

برخی انسان‌شناسان را عقیده بر این است که کشف کشاورزی و برتری یافتن کشاورزی بر شکار، نقش زنان را در تأمین معاش نخستین اجتماعات بشری برجسته کرد (در این دوران طولانی، زن‌ها بیش‌تر میوه‌چین یا جمع‌کننده و ذخیره‌کننده‌ی دانه‌ها و ریشه‌ها و گیاهان قابل‌تغذیه بودند) و در نتیجه اعتقاد به برتری زنان و

تقدیس و بزرگداشت مقام مادری و نسب بردن فرزند از مادر جلوه‌ئی است از نقش تراز اول زنان در اقتصاد عصر کشاورزی.

ولی در دورانی که وهنوس‌های دیرینه‌سنگی پسین پیدا شده‌اند، یعنی از حدود چهل‌هزار سال پیش، منابع اصلی تأمین معاش انسان‌ها از شکار و اندکی بعد، از شکار و ماهی‌گیری تأمین می‌شد و مردان در این فعالیت‌ها نقش اصلی را داشتند، ولی شگفت این که حاکمیت ایده‌ئولوژیک از آن زنان بود که در آن دوران آن‌چنان مقام والایی داشتند که پیش از آن در خیال نمی‌گنجید. توسعه‌ی ارتباطات ذهنی در میان گروه‌های بشری منجر به ظهور پدیده‌های فرهنگی نو شده‌است. پدیده‌هایی که بررسی آن‌ها در حیطه‌ی روان‌شناسی جمعی است. پدیده‌ی تلقین‌پذیری جمعی، عنصر نوینی در مناسبات بشری وارد کرد. یک کشف (موتاسیون) نوین فرهنگی، در جوئی با ویژه‌گی خلاً فرهنگی، خیلی سریع فراگیر می‌شود.

این کشف که توان باروری و زایایی صرفن در انحصار مادینه‌گی است و نر بودن مساوی است با سترون بودن و نرینه‌گی محصول فرعی مادینه‌گی و متکی به آن است در کوتاه‌ترین زمان کلیه‌ی اذهان را تسخیر کرد و به صورت یک جریان فرهنگی از منطقه‌ئی به منطقه‌ئی دیگر اشاعه یافت. مردان خلع‌سلاح ایده‌ئولوژیک شدند در حالی که بار اصلی تأمین معاش گروه بر دوش آنان بود.

اثر این خلع‌سلاح ایده‌ئولوژیک، حتا در میان اقوامی که بدون گذار از مرحله‌ی کشاورزی مستقیم از شکار و ماهی‌گیری به دام‌پروری عبور کردند (و معنی آن این است که مردان همچنان به عنوان تأمین‌کننده‌گان اصلی نیازهای اساسی زنده‌گی آن زمان باقی ماندند) انکارناپذیر بود و این نکته موضوع بحث‌های بی‌پایان در میان انسان‌شناسان دارای گرایش‌های متفاوت شده‌است. روند ظهور پدرسالاری هیچ شباهتی با روند ظهور مدرسالاری ندارد. عوامل اقتصادی در ظهور پدرسالاری نقش تعیین‌کننده دارد. ایده‌ئولوژی پدرسالاری به مثابه پوشش ته‌ئوریک مناسبات مردسالار، بسیار دیرتر از استقرار روابط خویش‌آوندی مبتنی بر پدرسالاری ایجاد شد. پس از استقرار پدرسالاری، بت‌ها و ارباب انواع مذکر را، با تأنی و با قید احتیاط، در کنار ارباب انواع مؤنث قدرت‌مند قرار دادند. غروب قدرت مسلط ارباب انواع مؤنث، قرن‌ها و حتا هزاره‌ها پس از ظهور مناسبات پدرسالاری صورت گرفت.

ظهور زن‌سالاری ارتباط قانع‌کننده‌ئی با عوامل اقتصادی-اجتماعی نشان نمی‌دهد، برعکس، نقش عوامل فرهنگی و روان‌شناختی را در این میان برجسته‌تر می‌بینیم. در ظهور پدرسالاری، نقش تعیین‌کننده‌ی عوامل اقتصادی را جای‌جای مشاهده می‌کنیم. انگار فلسفه‌ها و فیلسوفان، تاریخ و پیش‌ازتاریخ را میان خود تقسیم کرده‌اند. تمامی ماجرا به قطاری می‌ماند که هر فیلسوفی با تفنگ‌چی‌های خود واگنی از آن را در تصرف گرفته‌است.

انسان‌های اندیشه‌مند نوین، نخستین انسان‌هایی هستند که مجذوب پدیده‌ی زایش و باروری شدند. آن‌ها اطلاعی از نقش نر در تشکیل جنین نداشتند، به‌ناچار همه‌ی «بار امانت» را بر دوش مادینه‌گی نهادند. این پندار که فقط نیمی درست بود، به نحوی شگفت‌انگیز در تغییر روابط اجتماعی آن‌ها، در حرکت از روابط خشن و نیمه‌حیوانی نه‌آندرتالی به روابط کاملن انسانی مؤثر افتاد.

از هنگامی که استروپیت کوس‌ها به شکار و خوردن گوشت و خون پرداختند قدرت و خشونت هم‌زاد شد. فرهنگ موستهری‌ین اوج اشتغال ذهنی نه‌آندرتال‌ها را برای تصاحب قدرت به وسیله‌ی خشونت و برای اعمال خشونت نشان می‌دهد. اکنون برای نخستین بار پس از گذشت بیش از یک‌میلیون سال، با آشنزادایی از باروری، قدرت از خشونت جدا شد. زنانه‌گی که به عنوان قدرتی جدید، قدرتی جادویی، در کانون فرهنگ آن عصر قرار گرفت، نه ارتباطی با قدرت فیزیکی داشت و نه نشانه‌ئی از خشونت در آن بود. با این همه، قدرتی بود بی‌هم‌تا که هیچ قدرت و خشونت مردانه‌ئی را توان هم‌آوردی با آن نبود.

این کشف که به گمان من بزرگ‌ترین دریافت نظری پیش از نوسنگی و مقدم بر انقلاب زیبایی‌شناختی است، راه را برای گسستن دائمی از روابط حیوانی و روان حیوانی هم‌وار کرد و تکوین روابط اجتماعی و روان بشری را تسریع کرد. انسان‌های اندیشه‌مند نوین، با تأکید بر زنانه‌گی به عنوان نماد قدرت و تفکیک دقیق آن از خشونت، مبنای تضادی را پی‌ریزی کردند که بعدها ارزش‌های اخلاقی از آن تکوین یافت. با جدایی قدرت از خشونت در درون اجتماعات انسانی که هنوز شاید شکل مسلط گله‌زیستی را داشتند، رابطه‌ی ره‌بری و متابعین و به تبع آن، کل مناسبات اجتماعی دگرگون شد. از خشونت ره‌بری و متقابلن از ترس متابعین کاسته‌شد. هم‌بسته‌گی اجتماعی تحکیم یافت و تغییرات تند و ناگهانی و غالبین خون‌بار در ره‌بری که پیش از آن با پیر شدن ره‌بر گله و کاهش قدرت جسمانی او و در نهایت با کاهش ترس متابعین رخ می‌داد، تبدیل به هم‌بسته‌گی پای‌دار بر مبنای یک ایده‌ئولوژی منسجم شد و به جای تأکید بر خشونت، بر جهان‌بینی تأکید شد. شاید بزرگ‌داشت قدرت جادویی زنانه‌گی، نخستین ایده‌ئولوژی بشری باشد. در آن صورت، پیدایش جادو دست‌کم دویست‌هزار سال مقدم بر پیدایش جهان‌بینی و باور به جهان‌تاریک‌مرده‌ها، از قدیمی‌ترین باورهای بشری است.

□□

۱. طرح حاضر، بخشی از یادداشت‌های ده سال پیش من در نقد کتاب *مادران (Les Meres)* اثر روبر بریفو (Robert Briffault) پژوهش‌گر چپ‌گرای فرانسوی و نیز کتاب *تحول تکاملی زن (Woman's Evolution)* نوشته‌ی *ئه‌ولین رید (Evelyn Reed)* انسان‌شناس فمینیست امریکایی است. کتاب خانم رید، به ترجمه‌ی آقای محمود عنایت با عنوان *انسان در عصر توحش* در سال ۱۳۶۳ در تهران توسط انتشارات هاشمی منتشر شده‌است.
۲. آقای گوردون تالیور انگلیسی این سه جلد را در یک مجلد، خوب خلاصه کرده‌است. این کتاب و نیز بخشی از *مادران* بریفو در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران موجود است و امیدوارم که نظر استادان و مترجمان علاقه‌مند به انسان‌شناسی به ترجمه‌ی خلاصه‌ی کتاب *مادران* جلب شود.
۳. انسان‌شناسی مدرنیته با تأکید بر اندیشه به عنوان خط فاصل میان حیوان و انسان، ابتدا فقط انسان‌های مؤسوم به کرومانیون را اندیشه‌ورز می‌شناخت. سپس مدارکی کشف شد که بر اساس آن‌ها دیگر نمی‌شد نه‌آندرتال‌ها را اندیشه‌ورز ندانست. از آن پس به انسان‌های مؤسوم به کرومانیون لقب «انسان اندیشه‌ورز» یا اندیشه‌ورز مدرن، یا اندیشه‌ورز نوین دادند.
۴. حیوانات درکی از زیبایی ندارند. درک زیبا و زیبایی ویژه‌گی انحصاری آدمی است. به رغم وقت زیادی که صرف کردم نتوانستم انقلاب زیبایی‌شناختی را، که به گمان من فرهنگ کنونی بشر زاده‌ی آن است، به اثبات برسانم.